ابومسلم خراسانی (صفحه ای از تاریخ)

استخر، محمد حسین

در مجله ارزندهء ارمغان یک سلسله مقالات تحقیقی خواندنی بقلم محقق فاضل آقای‏ عبد الرفیع حقیقت بعنوان نهضتهای ملی انتشار مییابد نمیدانم در مقالات ابتدائی نامی‏ از ابو مسلم خراسانی برده شده است یا نه،چون این نهضتهای پیاپی و دنباله‏دار از قیام و نهضت شگفت‏انگیز این نابغه نامی ریشه و پایه میگیرد،اصل و اساس این‏ قیامها برای نجات و آزادی ایران و ملت ایران بود از حکومت ظالمانه اموی و مروانی که بایرانیها بنظر پستی و حقارت نگاه میکردند.

در دوران حکومت این خانواده ایرانی حق نداشت بمقام حکمرانی،پیشوائی، قیادت،منبر و محراب برسد،همیشه باید محکوم و زیردست باشد.ایرانیها در دوره حکومت این خاندان که به ظلم و غصب مقام خلافت را بدست آورده بودند تحمل انواع ستم و آزار و پریشانی را مینمودند تا زمان مروان حمار آخرین خلیفه‏ مروانی افق روشنی بر روی ایران باز شد از ضعف حکومت استفاده کردند و قیام نمودند.

برنامه و اساس این نهضت و قیام بنام خاندان علوی بود که دوستی و محبت‏ خاصی از زمان خلافت مولی امیر المومنین علی بن ابیطالب با ایرانیها پیوسته و برقرار بود بعد که پیروان قیام و نهضت فهمیدند آل علی بجهاتی که خودشان میدانند وارد این میدان نمی‏شوند گفتند حالا که علوی نشد عباسی باشد که باز شاخه‏ای از همین ریشه است.

بعدها که در طول مدت و در ضمن عمل فهمیدند و شناختند که این خاندان‏ هم در ظلم و آزار و ستم و اذیت کمتر از خاندان اموی نیستند بلکه نسبت بفرزندان‏ و بازماندگان خاندان علوی بدتر از خلفای اموی رفتار میکنند از کردهء خود پشیمان‏ شدند ولی دیگر کارازکار گذشته بود و پشیمانی سودی نداشت.

حالا برویم بر سر اصل مقصد-عبد الرحمن بن مسلم قائم بدعوت عباسیه در خراسان معروف بامیر آل محمد مردی بود کوتاه‏قد،گندم‏گون،شیرین‏کلام، انحرافی در چشم داشت،صدای گرفته فصیح بامنطقی دل‏انگیز دانا و محیط به امور سیاسی و دولتی،نمیخندید مگر وقتی‏که خبر فتح بزرگی باو برسد،در گاه خشم‏ هولناک و خطرناک بود،سالی یکبار با زن هم‏بستر میشد،میگفت جماع یکنوع‏ جنون است و کافی است که مرد سالی یکبار دیوانه شود.

در غیرت مردی شدید و متعصب بود در قصر او صدای مرد شنیده نمیشد هیچ‏ مردی اجازه ورود نداشت.

عروسی که شب زفاف سوار بر اسب بخانه‏اش وارد شد امر داد اسب را کشتند و زین آنرا سوزانیدند که دیگری بر آن سوار نشود.

در دولت او برای اقامه دولت بنی عباس ششصد هزار نفس کشته شد با همه این‏ خدمات و آدم‏کشیها ابو جعفر منصور دومین خلیفه عباسی چون از او حساب میبرد با مکر و خدعه او را بحضور طلبید دستور کشتن او را داد محلی را که ستاره‏شناسها باو گفته بودند از آنجا احتراز کند،چون مقدر شده بود اشتباهی رفت،هنگامیکه‏ خود را در حضور خلیفه گرفتار دید گفت یا امیر المومنین مرا برای دشمنانت نگاه‏دار، منصور گفت دشمن‏تر از تو ندارم.

از ربیع الابرار زمخشری نقل شده که ابو مسلم را در عرفات دیدند که‏ می‏گفت:

خدایا بدرگاه تو از گناهانم توبه و طلب آمرزش میکنم گرچه میدانم مرا نخواهی آمرزید.

باو گفته شد چرا از آمرزش خدا مأیوسی؟گفت:من جامه‏ای از تاروپود ظلم‏ بافتم در تن بنی عباس کردم تا این دولت باقی است فریاد مردم از ستم و تعدی آنها بلند است،با اینهمه دادخواه و متظلم و مظلوم و دشمن چطور امیدوار به مغفرت‏ خدا باشم.

در آینده بنی عباس که برسیدن مقام خلافت چها خواهند کرد حدیثی از رسول اللّه دیدم که اگر توفیقی حاصل شد ترجمه و نقل میکنم.

هارون الرشید شقیق بلخی را دید پرسید:شقیق زاهد توئی؟ گفت:شقیق منم.زاهد نه.گفتش مرا پندی ده.شقیق گفت: خدایتعالی ترا بجای ابو بکر صدیق نشانده است و از تو صدق خواهد و بجای عمر فاروق نشانده است و از تو عدل خواهد و بجای علی علیه السلام‏ نشانده است و از تو علم خواهد.

(احمد بن حامد)